



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶



اتوبیوگرافی

الاغ‌سواری – ۲۶

احمد غلامی

آخرهای پاییز بود. ابرهای سیاه

چنان آسمان را سنگین کرده بود که همه جا تاریک بود. از ظهر باران می‌آمد. ماشین ناهلار توی راه در گل مانده بود. فرمانده گفت: «هرین، ماشین را هل دادیم آمد بیرون و دوباره رفت توی گل. تا نیمه چرخ‌هایش توی گل فرو می‌فت. ناهار آبیگوشت بود و توی هر دست‌انداز آب آن از در دیگ بیرون می‌زد و افتضاحی بود. چکمه‌های من توی گل مانده بود و گل مثل سربیش چسبیده بود به آن. زدم به بی‌خیالی و آنها را از پایم دراورد. اسد گفت: «لعنتی، دست بردار اون سینه‌خیزارو فراموش کردی؟» ابراهیم گفت: «فلش کن بابا توی این بر بیایون چی کارش داری اینو؟» ماشین ناهار جلوتر از ما می‌رفت و ما دنبالش می‌رفتیم که اگر دوباره گیر کرد کمک کنیم.

ماشین پچ و تاب خورد و باز فرو رفت تو گل. ابراهیم گفت: «لعنتی بازم گیر کرد.» یکر نفر که عقب ماشین نشستسته بود و مراقب ملاقهٔ بود، آن را بلند کرد و گفت: «بدوین.» ابراهیم گفت: «لعنت…» اسد گفت: «امروز خیلی مگسگی به.» گفتیم: «خب به ما چه.» اسد گفت: «فریقمونه.» راه افتادیم. یادمه که ابراهیم گفت: «این بارون اومده نیویورک.» اسد گفت: «هتل جوری حال می‌کنه انگار اومده نیویورک.» ابراهیم گفت: «لایغ تو خویه.» ابراهیم گفت: «این بارون اعصابم رو به هم ریخته.» اسد گفت: «اگه تا ششب بیاد سنگر رو آب می‌بره.» گفتیم: «وای بدبخت میشیسم.» ابراهیم گفت: «چه عجب به چیز اینو ناراحت کرد.» رفتیم پشت ماشین و همه با هم فریاد زدیم: «گاز بده. یا علی یا علی…» چرخ‌های ماشین توی گل‌ها می‌چرخید و گل را می‌پاشید توی سر و صورتمون. ابراهیم گفت: «بابا نابودمون کردی، ما ناهار نخوایم کی رو باید ببینیم؟» رفت عقب ایستاد. سربازی که با ملاقه عقب تویوتا بود، با لهجه ترک گفت: «شکل گورخر شده.» ابراهیم رگ‌های گردنش کلفت شد و گفت: «لعنت…» سرباز بیچاره خورد توی دوشش و گفت: «بابا شوخی کردم.» اسد چشکم زد و گفت: «عجیبی بوخدی…»

رفتیم زیر ماشین و تنهایی هل دادم و گفتیم: «گاز بده.» ماشین‌ان گاز داد، اسد هم آمد کمک‌ما. سرباز بالای تویوتا هم بالاخره دل از ملاقه کُند و آن را انداخت زمین و آمد و کمک کرد. چرخ‌ها گل پاشید و ماشین آمد بیرون و راننده که می‌ترسید دوباره توی گل گیر کند گازش را گرفت و رفت. مکش را جا گذاشت. مکشش دنبالش دوید و فریاد زد: «ساختات ساختات…» اما راننده عین خیالش نبود. باران تندتر شده بود. سرباز ترک که خسته شد، ایستاد و گفت: «نامرد.» تویوتا از ما فاصله گرفته بود. ابراهیم گفت: «سبل سنگترا رو می‌بره.» اسد گفت: «گور باش بره، کشتنی مارو.» سرباز ترک ساکت بود. اسد گفت: «اسکل باید کولی بد.» گفتیم: «رواسه چی؟» گفت: «یادته شرط رو باختی؟» گفتیم: «بی‌خیال اون مال دو هفته قبل بود.» امان نداد، پرید و سوار کولم شد. خوردم زمین، تمام لباسم گلی شد. سرباز ترک خندید. گفت: «بو! اُشک اولماز.» رفتیم جلو زدیم توی سینماش. گفتیم: «فامیل شدی؟» اسد دوباره پرید رو کولم و گفت: «برو اسکل.» چند قدم رفتیم. ابراهیم خندید. سرباز ترک هم خندید. کشش پایم نبود. با بندهایش آن را از گردنم آویزان کرده بودم. اسد لاغر بود. وزنی نداشت اما گل و لای بیچاره را کرده بود.

از اینکه ابراهیم می‌خندید، خوشحال شدم. صدای خر دراوردیم. سرباز ترک خندید. خیلی می‌ملاحظه بود. آمد جلو و گفت: «تزاول.» ابراهیم گفت: «این لامصب خیلی پرروئه.» ابراهیم می‌خندید و از آن حالت مگسکی درآمده بود. گفت: «بی‌خیال، زندگی همینه کاریش نمیشه کرد.» اسد آرام گفت: «از بارون تصادف کرد و مرد، نمی‌دونستی؟» گفت: «پدرش توی بارون تصادف کرد و مرد، نمی‌دونستی؟» گفتیم: «می‌دونستم پدرش مرده، ولی نه اینجوری.» سرباز ترک گفت: «بدوین ماشین گیر کرده.» تویوتا جلو ایستاده بود. اسد گفت: «ای بابا یازم گیر کرده.» دویدیم. وقتی تویوتا نزدیک تویوتا پهن‌تازه ایستادیم، ماشین توی گل فرو رفته بود. شیشه‌های تویوتا خرد شده بود و سر راننده فقط لختای گوشت و خون بود زیر بارون.

سکانس آخر

نمایش «دستور آشپزی» و شبروانی در سینما «آزادی»

فیلم مستند «دستور آشپزی» به کارگردانی محمد شبروانی چهارشنبه سوم آذر در سینما «آزادی» به نمایش درمی‌آید. در این برنامه که با همکاری مدیریت مجموعه سینما «آزادی» و از سوی انجمن تهیه‌کنندگان سینمای ایران برگزار می‌شود، احمد طالبی‌نژاد نویسنده و منتقد سینما به عنوان مجری کارشناس حضور دارد. علاقه‌مندان سینمای مستند ایران می‌توانند ساعت ۱۷:۳۰ به صورت رایگان این فیلم را ببینند.

حمایت مالی جشنواره برلین از کارگردان سرشناس ترکیه

جدیدترین پروژه فیلم «باسیم اوستاغلو» کارگردان سرشناس سینمای ترکیه مورد حمایت مالی جشنواره برلین قرار گرفت. «بنیاد سینمای جهان» جشنواره فیلم برلین اعلام کرد چهار پروژه فیلم در سال ۲۰۱۱ مورد حمایت مالی این جشنواره خواهند بود و در مجموع ۱۵۰ هزار یورو کمک مالی دریافت خواهند کرد. براین اساس، پروژه فیلم «عارف، جایی این وسط» که کارگردانی آن را «باسیم اوستاغلو» فیلمساز معروف ترکیه بر عهده دارد، کمک مالی به مبلغ ۳۰ هزار یورو از جشنواره فیلم برلین دریافت خواهد کرد.



روزنامه

سال پنجم■ شماره پیاپی ۱۱۱۸■ شماره ۱۹۴ دوره جدید■ دوشنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۹■ ۱۵ ذیحجه ۱۴۳۱■ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰

آخر

محبوب‌ترین فیلم‌های مافیایی رابرت دونیرو

من عاشق جنایت هستم

لاید شما هم قبول دارید که فرانسیس فورد کاپولا

باز هم پدر خوانده

لاید شما هم قبول دارید که فرانسیس فورد کاپولا پدرخوانده ۲ برای من درست به اندازه پدرخوانده ۱جزء بهترین‌های سینمای مافیایی است، اینکه می‌گوییم پدرخوانده ۲ در رده بعدی قرار می‌گیرد به خاطر رعایت ارج و قرب اول بودن پدرخوانده ۱ است، نه ارزشگذاری. بازی من در پدرخوانده ۲ پررنگ نبود، اما یکی از افتخارات زندگی‌ام بازی در فیلمی اینچینی بود. کورلئونه جوان یکی از بازی‌هایی بود که هنوز هم فرو رفتن در آن قالب جزء افتخاراتم محسوب می‌شود.

رفقای خوب (۱۹۹۰)

لاید شما هم قبول دارید که فرانسیس فورد کاپولا و مارتین اسکورسیزی آدم‌هایی هستند که هیچ وقت کارگردان دیگری نمی‌تواند مثل آنها سینمایی مافیایی را با زیر و بم‌اش بسازد. وقت بازی در فیلم «رفقای خوب» اسکورسیزی بود که فهمیدم او چقدر سوار این فیلم‌هاست. جو پشی و ری لیونا عجیب‌ترین زوجی بودند که با آنها بازی کردم. هنری هیل همیشه برای من یکی از عجیب‌ترین کاراکترهای مافیایی بود؛ گانگستری که عضو مافیا بودن را بیشتر از رئیس‌جمهور شدن دوست داشت. با این حال فیلم به نقش جیمی کانوی برای من بسیار جدی بود. این فیلم به راحتی می‌تواند عنوان بهترین فیلم گانگستری مافیایی سینما را به دست بیاورد و البته همین طور هم شد.

کارینو (۱۹۹۵)

مارتین اسکورسیزی هیچ وقت پنهان نکرده که

در گذر زمان: سالروز ترور جان. اف کندی شما برای کشورتان چه می‌کنید

فریدون مجلسی

بعضی چهره‌ها جهان را به خود جلب می‌کنند، و پس از مرگ نیز اسطوره آنان بر جای می‌ماند. کندی‌ها نیز از این دست بودند. جان کندی و همسرش ژاکلین و برادرش رابرت نسلی تازه و متفاوت از سیاستمداران آمریکایی بودند که توانسته بودند در جوانی به جاگهای والا دست یابند. در جوامع محافظه‌کار جوانی به خودی خود گناه و مانع ترقی و پیشرفت است، و کندی توانست در زمان خود جوان‌ترین، آراسته‌ترین و شاید سخنورترین رئیس‌جمهور آمریکا باشد، و نخستین رئیس‌جمهور غیرخودی، یعنی کاتولیک، در جامعه پروتستان آمریکا بود. و با وجود اینکه توانسته بود رقیب، چون نیکسون، معاون مقتدر آیزنهاور را شکست دهد، شاید چهره جذاب او و همسرش در این پیروزی نقش مهمی داشته است، اما تنها این نبود. آرمان‌ها و افکاری تازه داشت. لایحه حقوق مدنی آمریکا را که منجر به رفع موانع قانونی نابرابری‌های نژادی در آمریکا می‌شد آماده کرد و با مرگ خود به تصویب آن سرعت بخشید، هر چند میان برداشتن موانع قانونی تا رفع موانع عملی زمانی دراز لازم بود، که سرانجام با انتخاب پریزندنت اوباما به ریاست‌جمهوری تا اندازهای به ثمر رسید.

دوران کندی چه در جبهه کشورهای دوست و است و چه در کشورهای رقیب دوران مردان سیاسی بزرگ و جالبی چون نیکیتا خروشچف، مئوتسه دونگ، چوئن لای، دوگل، کنراد ادناثر و ارهارد و نظایر آنها بود.

کندی لیبرالی بود که بر محافظه‌کاری در دورانی پس از از مک‌کارتسم در آمریکا پیروز شد، اما خود را ناچار می‌دید به جنگ با رقیب‌خصوصا در دو جبهه کوبا و ویتنام ادامه دهد. شوروری در اعلام اینکه به دلایل ایدئولوژیک خود را ناچار به مدیریت نهایی بر جهان می‌داند، پرده‌پوشی نمی‌کرد، و عملا در همین مسیر توسعه‌طلبانه گام برمی‌داشت، و آمریکا که خود را رهبر جناح لیبرال و دموکرات می‌دانست، برای مقابله با رقیب از تندروترین و مستبدترین حاکمان که فقط کافی بود

آخرین پیشهاد: مجموعه قصه‌های احمدرضا احمدی و چند کتاب دیگر

یاد ۱۵ سالگی‌ام افتادم

محمدعلی طالبی

کودکانه احمدی را در قصه‌هایش کشف کردم و نوجوان به ما خورده و ظاهرآ حالاچالاها از این داستان خاصی نداریم. در هفته اخیر حدود ۲۰ کتاب کودک و نوجوان خواندم. مجموعه‌هایی از قصه‌های ایرانی و خارجی. کودکان و نوجوانان آدم‌های حوزه کاری ما هستند و قصه‌هایشان جزء علاقه‌مندی ماست. باید اعتراف کنم که ما در میانسالی هم عاشق دنیای کودکان و نوجوانان هستیم.

در همین هفته مجموعه‌ای از قصه‌های احمدرضا احمدی را که برای کودکان نوشته، مطالعه کردم. فضای سورئالیستی و شاعرانه قصه‌های «سه گلدان» یا «روزی که همه جا م‌بود» که به قلم احمدرضا احمدی نوشته شده مرا در لذت فرو برد. راستش یاد ۱۵ سالگی افتادم.

آن روزها یک فیلم کوتاه ۲۰ دقیقه‌ای از روی یکی از قصه‌های احمدرضا احمدی به نام «من حرفی دارم که فقط بچه‌ها باور می‌کنند» ساختم. اسم همین قصه را هم روی فیلمم گذاشتم. این فیلم در جشنواره فرانسه

جایزه گرفت.



سال پنجم■ شماره پیاپی ۱۱۱۸■ شماره ۱۹۴ دوره جدید■ دوشنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۹■ ۱۵ ذیحجه ۱۴۳۱■ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰



کتاب کمیک آنجلینا جولی منتشر می‌شود

آنجلینا جولی بازیگر هالیوود، قهرمان یک کتاب کمیک می‌شود. به گزارش ایسنا به نقل از آ‌ج‌ام‌دی‌بی، «برنت اسپرجر» در رمان مصور خود زندگی این بازیگر مشهور را به رشته تحریر درمی‌آورد. نام این کتاب «نیروی زنانه، آنجلینا جولی» است که داستان به شهرت رسیدن این بازیگر، تجربیات او در مورد تربیت شش کودک و سفیر سازمان ملل متحد شدن او را روایت می‌کند. نویسنده این کتاب می‌گوید: من از سختی‌ها و پیروزی‌های این بازیگر بنام، مادر و شخصیت نوع‌دوست خیلی چیزها یاد گرفتم. این کتاب تاژویه ۲۰۱۱ (دی ماه) وارد بازار می‌شود.

تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۰ اذان مغرب ۱۷:۱۳ اذان صبح فردا ۵:۲۰ طلوع آفتاب ۶:۴۸



نقاب‌های تاریخی

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

توی یکی از سایت‌های خبری، جملهای دیدم که به نظر من نگران‌کننده، لاقل قدری نگران‌کننده، آمد: «فتنه ۸۸ در آیینیه سریال مختار». نگران از این بابت نیستم که چرا گروهی، گروه مخالف را با چوب تاریخ می‌رانند و دعوای امروز را در گذشته تصفیه می‌کنند. این کار در ایران سابقهای بس طولانی دارد که همواره رقبا برای از میدان به در کردن یکدیگر، به تاریخ و قصه‌های تاریخی رجوع می‌کنند و حساب یکدیگر را نه در امروز و با ملاحظات امروزی که در گذشته و با معیارهای تاریخی می‌رسند. گویی امروز ما هیچ دعوایی با هم نداریم و هر چه هستیم، مربوط به یک دعوا و مشاجره قدیمی است که در ۱۴۰۰ سال، کمتر و بیشتر، اتفاق افتاده و برای حل و فصلش، و حتی برای مجازات مسیبتانش باید الا ن اقدام کرد. این تصفیه‌حساب‌های تاریخی، منحصر به همین اتفاقات و مشاجرات دو سه سال اخیر نیست. اقوام دیگر را خبر ندارم، اما ما ایرانی‌ها در ربط و پیوند اتفاقات دور و برمان با جریان‌های تاریخی، ید طولایی داریم و به راحتی و مثل آب خوردن همدیگر را معاویه و ابوسفیان و ابوسهیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و… صدا می‌زنیم، این انگ زدن‌های تاریخی منحصر به تاریخ اسلام نیست و معمولاً هم ما به یک دوره و دو دوره بسنده نمی‌کنیم. دست دراز می‌کنیم و هرکجا و به هر جای تاریخ که گیر کرد، کارمان را با آن راه می‌اندازیم. به ویژه تاریخ معاصر این قابلیت را دارد که به راحتی مابه‌ازاهای امروزی را از آیینیه‌های آن پیدا کنیم. یکی می‌شود پیرمخان، یکی می‌شود آخوندزاده، یکی می‌شود شیخ‌فضل‌الله و… واقعیت این است که پیدا کردن مابه‌ازاهای تاریخی کار سختی نیست. سهل است، اتفاقا کلی هم شیرین است و به کام کسی که مابه‌ازاها را پیدا کرده خوش می‌نشیند، اتفاقاً خیال آدم را از بابت استدلال و تبری نه راحتی می‌کند، چه‌بسا بتواند احساسات مستعمان را تحریک کند و با چند جمله درخشان، مخالفتش را جای دشمنان اهل بیت(ع) یا خائنکاران دوران مشروطه نبشاند. در این جور مواقع که احساسات دینی و ملی ملت تحریک می‌شود، دیگر حاجتی به دلیل و برهان نیست. مشابه‌سازی‌های تاریخی، در اساس کار اشتباهی نیست، اما کار همه کس نیست. کم‌کم آدم باید هزاران ملاحظه تاریخی را در نظر آورد تا بتواند بین دو رفتار، یکی در فاصله‌های عظیم تاریخی رخ داده‌اند، مشابهت پیدا کند و اینهمانی را تشخیص بدهد. با این همه اما این کار یک کار فراگیر است و حتی بچه‌مدرسه‌ای‌ها که دو سه تا قصه تاریخی را در کتاب‌هایشان خوانده‌اند، به راحتی، دوست و دشمن‌شان را لباس تاریخی می‌پوشانند، از این نظر جان‌ها تعجبی نیست اگر در آیینیه مختار هم بشود وقایع امروزی را دید و دعوای‌های امروزی را از زبان و شخصیت‌های آن قصه شنید. قبل از مختار، وزری هم در بازسازی دوران مشروطه همین کار را کرد و نه در پرده و ایهام، که به صراحت، دیالوگ‌هایی در دهان شخصیت‌های خوب آن دوران گذاشت که عیناً پاسخی دندان‌شکن به مخالفان و مستجدان امروزی بود. مثلاً شیخ‌فصل‌الله نوری چیزهایی می‌گفت که گویی به اصلاح‌طلبان و بعضی لیبرال‌مایان امروزی جواب می‌دهد. این اجرا چنان در عین عوام و خواص فراگیر است که دیگر حاشیه آن کم نشده و دلیلی برای نگرانی وجود ندارد. وقتی چیزی فراوان شد، دیگر عادی می‌شود و کسی به آن حساسیت پیدا نمی‌کند. اما چیزی که موجب نگرانی است این است که این کار و این مشابهت‌سازی زیر دندان تلویزیون مژه خند می‌آید و این پس بخواجه با ساخت فیلم‌های تاریخی یا حتی پهلای‌ها که گذشته و تاریخ می‌زنند، حساب‌های باز امروز را رسیدگی کند. از این پس می‌ترسم که هر اشعث و سنان و دجولی و شمر و قلم و منصور و هویدا و مصطفی و ستارخانی که می‌بینیم نقابی باشند که بر چهره دوستان و دشمنان امروزی زده شده‌اند. به نظر شما جای نگرانی ندارد؟

سکانس آخر

فیلم‌های ایرانی در جشنواره «آمستردام»

بیست‌وسومین دوره جشنواره فیلم آمستردام «ایفدا» امسال علاوه بر فیلم «محصور»، میزبان فیلم‌های مسعود بخشی، جمشید حیدری و عباس کیارستمی است. جشنواره فیلم «آمستردام» که معتبرترین رویداد سینمای مستند جهان است از ۲۶ آبان آغاز شده و تا هفتم آذرماه ادامه دارد. جشنواره فیلم مستند «آمستردام» میزبان فیلم‌های «محصور» محمدرضا اکبری، «تابیداشده» جمشید حیدری، «فرش ایرانی ما» مسعود بخشی و «کلوزآپ» عباس کیارستمی است.

نماینده ایران

جایزه هیات داوران مراکش را گرفت

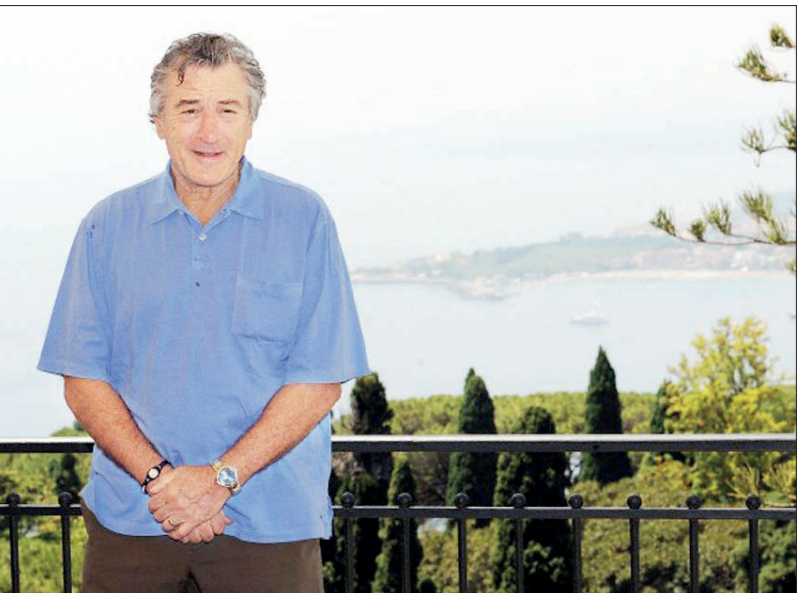
فیلم «جای خالی آقا یا خانم ب» ساخته «رضا دریانوش» جایزه هیات داوران جشنواره فیلم‌های مستند مراکش را کسب کرد. سومین دوره جشنواره فیلم‌های مستند مراکش (FIDAO) در روزهای نهم تا سیزدهم نوامبر برگزار شد و نماینده ایران موفق به دریافت یکی از جوایز برتر جشنواره شد. فیلم «جای خالی آقا یا خانم ب» ساخته «رضا دریانوش» موفق به دریافت جایزه هیات داوران این رویداد سینمایی شد. به گزارش ایسنا، فیلم «چمو» ساخته «باول لوزنسنیک» جایزه بزرگ این جشنواره را دریافت کرد. این فیلم بیشتر منتخب جشنواره فیلم لایپزیک شده بود. فیلم «آخرین قطار به‌سوی خانه» ساخته «لیکسین فان» مورد تقدیر ویژه هیات داوران قرار گرفت. این فیلم در جشنواره فیلم‌های مستند آمستردام

عباس کیارستمی است.



روزهای نهم تا سیزدهم نوامبر برگزار شد و نماینده ایران موفق به دریافت یکی از جوایز برتر جشنواره شد. فیلم «جای خالی آقا یا خانم ب» ساخته «رضا دریانوش» موفق به دریافت جایزه هیات داوران این رویداد سینمایی شد. به گزارش ایسنا، فیلم «چمو» ساخته «باول لوزنسنیک» جایزه بزرگ این جشنواره را دریافت کرد. این فیلم بیشتر منتخب جشنواره فیلم لایپزیک شده بود. فیلم «آخرین قطار به‌سوی خانه» ساخته «لیکسین فان» مورد تقدیر ویژه هیات داوران قرار گرفت. این فیلم در جشنواره فیلم‌های مستند آمستردام

عباس کیارستمی است.



صورت زخمی (۱۹۸۳)

صورت زخمی یا همه فیلم‌های مافیایی که دیدهایم متفاوت است. قصه، قصه متفاوتی است و از این تیم عجیب و غریب هم چیزی جز این انتظار نمی‌رفت. تصویر کاربران دی پالما کارگردان باشد، البور استون نویسنده و آل پاچینوس جوان هم بازیگر. این شخصاً تونسئ مونتانا را دوست دارم. او یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌های مافیایی عالم سینماست. یک کوبایی مفلس که دوربین داد پالما فرو رفتن او را لحظه به لحظه در جنایت مافیا ترسیم می‌کند. سقوط این گانگستر دردناک‌ترین تصویری است که می‌شد تصویر کرد.

میکروسکوپ خصوصی من : «نوشتن در تاریکی» در روز آخر اجرایش رسماً بیست و پنج این روزهای ما

امیر پوریا

به اینکه در کارنامه محمد یعقوبی هنوز ظرافت‌های فرمی و اجرایی «یک دقیقه سکوت» اوج محسوس‌تری به شمار می‌رود، کاری ندارم. هنرمندی که پا به پای شرایط جامعه و زمانه‌اش پیش می‌آید و پا این همه تکنگاه‌های شناخته‌شده یا ناشناخته، به بیماری انزوا و اسنوبیستی روشننگرانه دچار نمی‌شود و نق‌نامه «نگذاشتند و نمی‌گذارند» سرمی‌دهد و بالاخره به آنکه سمت و سوی کارش دستخوش تغییرات مبنایی شود، از آن به سرانجام می‌رساند و به انباشتی کمد طرح‌ها و ایده‌های غبارگرفته‌اش افتخار نمی‌کند، طبعاً مهم است که باشد و ناپسند و نماند. نه اینکه هر بار حتماً بدعتی به بدعت‌های پیشین بیفزاید. از این رو، رسیدن نمایش «نوشتن در تاریکی» به روی صحنه و رسیدنش به اجرای آخر امشب را اتفاقی برای این دوران ما و این دوران تئاترمان می‌دانم. ضمن آنکه به نظر کم اتفاقاً بدعتی به بدعت‌های پیشین فرمی نویسنده و سازنده‌اش نیز افزوده است: اینکه صحنه‌های دوفره مهدی پاکدل و علی سربابی به ویژه در بخش‌های پیشرو روایت از طریق نوشته‌ها و تصویرهای روی پرده، مکث و خاموشی و تیرگی و فرگفتی عجیبی در نقطه مقابل سرخوشی و سرزندگی صحنه‌های شلوغ شمال دارند و همین، طعنه خود یعقوبی هم قرار می‌گیرد) یا اینکه هم‌هاش شعار بود (که کار مربوط به وضعیت روز همیشه بر این مرز باریک حرکت می‌کند) یا – از همه سطحی‌تر – اینکه در صحنه هایدل برگ، تصویری سرد و عیاش از نسل امروز یا روشنفکر یا ژورنالیست به دست می‌داد و برای همین مجوز گرفت! برای شخص من، این صحنه که با توجه به وضعیت نیم‌ا در بزوهای بعد از شمال، می‌تواند حتی خیال اندوهباری به حساب آید، اتفاقاً مهم‌ترین بخش نمایش در گسترش تصویری بود که از حال و روز ما همتایان شخصیت‌ها ارائه می‌شود؛ اینکه بالاخره باید چه بیست و پنجی بخوریم، چه بیست و پنجی بر سرمان بریزیم یا به چه بیست و پنجی دل خوش باشیم؟

شرح زندگانی من: ریشه‌های روشنفکری‌ام کجا بود از «اطلاعات فرهنگی» تا هدایت و علوی

علی میرسیاسی

غروارمیز تقلیل یافته بود که مدام مغلوب ناعدالتی تاریخی شده بود. تصویری که من از این کتاب‌ها می‌گرفتم، داستان ایرانی بود بافرهنگ، برخوردار از منش و ناهادهای ناظر شرافتی، که یا به دلیل ضعف یا فساد حکومت و شاید به دلیل ناخوشی برخی از حکومتگران مغلوب اقوام بعداً وحشی و خشن شده بود. باید اضافه کنم متونی هم که در سال‌های اول دبیرستان در مدرسه مطالعه می‌کردیم و تفسیرهایی که معلمان ما از این متون می‌دادند –چه بخش‌هایی از شاهنامه و چه متون تاریخی که مربوط به حمله مغول‌ها بود و حتی که درباره تاریخ دوره قاجار می‌خواندیم– روایت داستان‌های تاریخی کتابخانه پدرم را تکرار و تقویت می‌کردند. بعدتر با نوشته‌های صادق هدایت و بزرگ علوی آشنا شدم و با اشتیاق به مطالعه آنها پرداختم. کم‌کم به کتابخوانی علاقه‌مند شدم و کتاب یا حتی مجله‌ای که در دسترس بود برایم جالب بود. به خاطر دارم که در شهر ناهود یکی دو کتابفروشی بود که این داستان‌ها اغلب خلاصه می‌شد به تصویری رمانتیک و اغراق‌آمیز از ایران قدیم به‌عنوان یک فرهنگ باشکوه و غنی که به صورتی ترازیک و ناعادلانه هدف تاراج و ویرانی اقوامی مختلف قرار گرفته بود. برای من تاریخ ایران به پدیده‌ای



در این قسمت می‌خواهم به تاثیر شرایط آموزشی و فعالیت‌هایی که زمینه را برای فعالیت روشنفکری‌ام فراهم کرد، اشاره کنم. یادم می‌آید کتاب خواندن را از اوایل دبیرستان و با داستان‌های سرگرم‌کننده و تاریخی که مربوط به ایران بود، شروع کردم. سال اول دبیرستان بودم که کتابخانه کوچک پدرم را که شبیه یک جعبه کوچک بود و دری شیشه‌ای داشت، کشف کردم و همه کتاب‌های آن را طی تعطیلات تابستان خواندم. همین طور پدرم یکسری مجله «اطلاعات فرهنگی» قدیمی داشت که برای من که یک پسر بچه ۱۲ساله بودم، بسیار جذاب بود. هر چند این کتاب‌ها ارزش ادبی یا تاریخی چندانی نداشتند، اما نوعی گرایش ملی‌گرایانه را در من به‌وجود آوردند. در شرایطی که تعلق خاصی به شهر یا حتی سابقه خانوادگی خاصی نداشتی به دلیل انتخاب این خاطره و ماندگاری آن در ذهنش پرداخته است.

در همه این‌ها خاطره‌ها، قصه‌ها و یادداشت‌هایی که نوشته شده نکات بسیار جالبی وجود دارد که آگاه‌کننده است. اگر شما هم جزء کسانی هستید که به ادبیات کودک و نوجوان علاقه دارید این کتاب‌ها را از دست ندهید.